



داستان کوتاه عاشقانه همه مردند...

www.lovekade.com



دوستی می گفت : خیلی سال پیش که دانشجو بودم...

بعضی از اساتید عادت به حضور و غیاب داشتند !

تعدادی هم برای محکم کاری دو بار این کار را انجام می دادند !

ابتدا و انتهای کلاس ، که مجبور باشی تمام ساعت را سر کلاس بنشینی...

همرشته ای داشتم که شیفته یکی از دختران هم دوره اش بود !

هر وقت این خانم سر کلاس حاضر بود ، حتی اگر نصف کلاس غایب بودند ،

جناب مجنون میگفت : استاد همه حاضرند ! و بالعکس ، اگر تنها غایب کلاس این خانم بود

میگفت : استاد امروز همه غایبند ، هیچ کس نیامده !

در اواخر دوران تحصیل ، باهم ازدواج کردند و دورادور میشنیدم که بسیار خوب و خوش

هستند...

امروز خبردار شدم که آگهی ترحیم بانو را با این مضمون چاپ کرده است :

هیچ کس زنده نیست... "همه مُردند"

پایان.